



معجم رازهای معنوی

تألیف: حاج میرزا محمد باقر... (The text is partially obscured and difficult to read due to the image quality.)

قرآن را با قرآن تفسیر کرد و در نهایت تقوا و پرهیزگاری از تحمیل برداشتهای خود بر قرآن و آمیختن تفسیر کلام الهی با آراء و قدیسه‌های بشری پرهیز نمود. وی در عین حال، پس از اتمام تفسیر هر آیه یا آیاتی چند در یک موضوع، مباحثی را تحت عنوان بحث فلسفی، اخلاقی، عرفانی، روایی و اجتماعی یا تاریخی به عنوان مزید عنوان کرده و راه را بر فهم‌ها و برداشتهای مختلف از قرآن هموار نمود.

این شیوه موجب شد تا وی ضمن انس و اذیت با معانی قرآن، تنزیل را از تأویل باز شناسد چه تنزیل مربوط به شریعت است که از جانب خداوند بر پیامبر نازل شده است و تأویل برگرداندن و رجعت دادن به اصل است و مراد از آن بازگشت به معنای حقیقی است. در یک کلام موجب شد تا محرم و تماشاگر را از معنوی قرآن شود و با گشودن افقی فراروی خود، که اسرار قرآنی همواره حاکم بر آن است، از انباشته خطر ناسک میان مثال و مجاز مصون بماند نه ظاهر را همچون اسرار و مکاتیبی که همه مراتب وجود را منحصر به عالم ماده دانسته‌اند، حقیقت و باطن را مجاز پندارد و نه اختیار قرآن از ضوابط تکوینی حاکم بر عالم ماده یعنی تکون تنبلی که آن را نادیده بگیرد و سخن از الهام فجور و تقوا به انسان در بدو تولد و یا ابتلاء دین بر فطرت انسانی در بدو خلقت و... به میان آورد و از برخی عبارات صریح قرآن مبنی بر هلوغ بودن کفار بودن و جهول بودن انسان در بدو زندگی غفلت نمایند به موجب همین توانایی بود که وی توانست برخی از تعارض‌های ظاهری میان آیات قرآن را به شکل مطلوبی بر طرف کند و از هر گونه تبیینی که مستلزم پذیرفتن نوعی طغیان در نظام عالم باشد دوری گزیند.

تعارض ظاهری برخی آیات و ابتکار علامه

در قرآن در بسیاری از آیات به خالی بودن لوح نفس انسان از کلیه معلومات در آغاز تولد و پیدایش تدریجی معلومات پس از آن از طریق حواس و فکر تصریح شده است (نحل ۷۸/۱) به علاوه در آیات ۲۴ سوره البقره، ۷۲ سوره احزاب، ۱۹ سوره معارج، ۷ سوره عنق و... انسان با صفات ظالوم، کفار، جهول، هلوغ و طفیلانگ توصیف شده است. در آیه ۲۱۴ سوره بقره نیز بنا بر تفسیر علامه طباطبایی، تمایل انسان به زندگی اجتماعی و نیز رعایت عدل را از جمله احکامی معرفی کرده است که انسان اضطراراً به سوی آن کشیده شده است. این در حالی است که در پارای از آیات دیگر به مفهوم بودن فجور و تقوا برای انسان‌ها به الهام فطری (شعب ۷۷/۸) مبنی بودن دین بر فطرت و سرشت انسان‌ها (روم ۲۰/۸) همچنین پیمان و حیثیات خداوند با انسان بر عدم پرستش شیطان (یس ۶۰/۶) و اعتراف رسمی وی به ربوبیت الهی (اعراف ۱۷۲/۱) تصریح شده است. از این رو برخی از قدیم‌اندیشان مسلمان با استناد به آیات دسته دوم، به پر خورندگی انسان از نوعی فطرت که به موجب آن از همان آغاز تولد به حسن تقوا و قبح فجور آگاه است و به سبب این آگاهی آسایش لازم را برای پذیرش دین الهی داراست حکم نموده‌اند. عهد خداوند با انسان را نیز، این دسته به پیمانی که خداوند پس از آفرینش آدم (ع) با انسان‌هایی که قابلیت تکون از نطفه‌های وی را داشته‌اند بسته است تفسیر کرده‌اند اما علامه طباطبایی که از توانایی ویژه‌ای در تفسیر قرآن با قرآن برخوردار است هیچ‌یک از توجهات فوق را نپذیرفته تفسیری سازگار با آیات دسته اول و نیز سازگار با نظام

مرحله جدیدی کرد (۱) در کرسی فلسفه مسائلی را که از فلسفه یونان به فلسفه اسلامی وارد شده بود (حدود دو بیست مسئله) از مسائلی که به وسیله فیلسوفان مسلمان و به ویژه حکمای الهی ایران پی ریزی شده بود (و جمعا بالغ بر هفتصد مسئله می‌شده) جدا ساخت و میراث فرهنگی حکیمان مسلمان را که در آن، عوالم در یک سلسله طولی توهم می‌شد و هر یک از این عوالم مثال عالم دیگری بود به نحو شایسته‌ای به تسلسل بعدی منتقل کرد به علاوه مسائل جدیدی را از جمله تشکیک بین علوم حقیقی و علوم اعتباری در فلسفه وارد کرد و برای بسیاری از مسائلی که قبلاً مطرح شده بود، راه حل جدیدی ارائه کرد. در کرسی تفسیر نیز قرآن را با قرآن تفسیر کرد و ابهام پارای از آیات را به وسیله آیات دیگر بر طرف کرد. او، هر چند بین روش تنبیه در دعوت مردم به حق و حقیقت و شیوه‌ای که در آن جستجوی حق و حقیقت از طریق استدلال انجام می‌شد خود تفاوتی نمی‌دید اما قرآن را نه بایرسان، نه با عرفان و نه بد بلکه

و وجه تشابه آرای او با آراء علامه طباطبایی را آشکار می‌سازیم. علامه طباطبایی، محرم و تماشاگر راز معنوی قرآن علامه سیف محمد حسین طباطبایی که در حوزه‌های علمیه شیعه به فراگیری علوم اسلامی پرداخته از یک طرف - علاوه بر علوم ادبی، فقهی، اصولی و حدیثی - علوم فلسفی و عرفان نظری را به دقت فرا گرفت و از طرف دیگر، زیر نظر استاد سیر و مسالوک بزرگی همچون حاج میرزا علی قاضی به عرفان عملی دست یافت و با دو بال عقل (فلسفه) و قلب (عرفان) به میهمانی وحی (قرآن) رفت و کمال مطلوب خود را پیدا کرد و آن را در جان خویش میهمان نمود. محرم طباطبایی، آن‌گاه که در حوزه‌های علمیه شیعه فقط بخشی از محتوای سنت پیامبر و ائمه یعنی فقه و اصول مورد بررسی قرار می‌گرفت و نه از درس فلسفه و معقول خیری بود و نه از دروس تفسیر و اخلاق، به ایجاد کرسی فلسفه، تفسیر و اخلاق در حوزه علمیه قم مبادرت کرد و حوزه علمیه قم را وارد

دکتر مرتضی حاج حسینی حکمای اسلامی عالم رانسه در جهت افقی بلکه در یک نظام طولی به تصویر کشیدند. عوالم ماده مثال و عقل از کان اصلی این نظام بر هر یک از دو قوس نزول و صعود به شمار می‌آیند به گونه‌ای که عالم عقل بر عالم مثال و عالم مثال بر عالم ماده تقدم رتبی دارد. بنابراین نه در قوس نزول، امکان تنزل شیء از عالم عقل به عالم ماده بدون تنزل به عالم مثال و بدون وساطت آن امکان پذیر است و نه در قوس صعود امکان ترقی به عالم عقل بدون گذر از عالم ماده و عالم مثال امکان پذیر است. از این رو در این مقاله ابتدا به بیان آراء علامه طباطبایی به عنوان تماشاگر راز معنوی قرآن درباره پارای تعارضات ظاهری میان آیات قرآن، چگونگی تکمیل تدریجی انسان در عالم ماده و عروج او به عوالم بالاتر، فطری بودن دین، شایستگی انسان برای پذیرش امانت الهی، عهد و پیمان خداوند با انسان بر عدم پرستش شیطان و اعتراف به ربوبیت خداوند پرداخته سپس به بررسی آراء و نظریات کربن در موضوعات فوق می‌پردازیم.

۵۷

طولی عالم وجود و ضوابط تکوینی حاکم بر آن ارائه کردیم.

بنابر نظر علامه طباطبایی، انسان در نحوه وجود و واقعیتش در دنیا بالقوه آفریده شده است یعنی پخته است در اویه صورت نوری بالقوه موجود است که به نرسیدن از زمینه وجودی وی سر برمی آورد بنابر این تفسیر، هیچ امری برای انسان در پدو تولد معلوم نیست (۲) و این خود اوست که باید آن معلومات را کسب نماید به علاوه انسان در اولین مرحله از مراحل رشد و تکون خود خیر و شر خویش را به وسیله تجهیزات غریزی تشخیص می دهد و مادام که به مقام تسویه نفسی که در آیه ۷ سوره شمس (و نفس و ما سویها) بیان اشاره شده است نرسیده است یعنی مادام که میهنان خواهش های غریزی خود پندند همچنان میزان فریاد باقی خواهد ماند و تشخیص خیر و شر او به عهده غریز او است (۳) اما آن گاه که بتواند نفس خود را تسویه نماید و قوای مختلف وجود خود را تعدیل نماید و بین آنها عدالت برقرار کند یعنی اثر هر یک از قوای حسی، خیالی و عقلی برای راهیابی به عوالم ویژه هر یک استفاده کند به انحراف مجبور و تقوا نائل می شود و چه بسا کثیری از مصادیق خیر و شر که در مرحله قبل از رسیدن به مرحله فعلی توسط تجهیزات غریزی تشخیص داده بود در نزد وی تغییر یابند پدید می آید این تغییر متناسب با رشد معنوی انسان و راه پایی او به عوالم بالاتر شکل می گیرد.

در عالم مثال انسان ها همه به وجود جمعی در نزد خداوند متعال حاضرند هیچ فردی از فرد دیگر غایب نیست افراد از خدا و مخلوند از افراد غایب نیست و به طور کلی غیبت فعل از فاعل و متسع از مصنوع در آن مقام معقول نیست. اثر این رو در آن عالم هر کس و حقیقت پروردگار را در رویت از طریق مشاهده نفس خود و نه از طریق استدلال تأیید می کند زیرا در آن عالم هیچ فردی از ذلت احدیت منقطع نیست و حتی یک لحظه او را غایب نمی بیند و همواره به وجود او متوقف است. این وجود جمعی نه نوری مستقل و جدا از این عالم ماده بلکه روی و وجه دیگر آن است به عبارت دیگر در عالم ماده وجود کمالات در انسان بالقوه است و این خود اوست که باید سازنده و معمار آنها باشد. انسان در صورت کسب کمالات و به فعلیت رساندن آنها به عوالم بعدی راه می یابد در غیر این صورت به اوصاف متقابل آن کمالات متصف می شود. بنابر این، انصاف انسان به اوصاف متقابل در قرآن، نه بدان جهت است که انسان موجودی دو سر شتی است که نمی تواند یکی است و دیگری را در آن متعالی و ستودنی و تویی از آن به ست و نکوهی است بلکه به این جهت است که فعلیت کمالات در دنیا فقط به دست خود انسان انجام می شود و به ترقی و راه یافتن وی به عوالم بالاتر می انجامد و عدم فعلیت کمالات مانع راه یافتن وی به عوالم بالاتر و موجب انصاف انسان به صفات متقابل آن کمالات می شود. به همین جهت انصاف انسان به ظلم و جهل فرایند است عر ضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فلیسن ان یحملنها و انشققن منها ما وحلها الانسان که کلن ظلوما جهولا (احزاب ۷۲) مصحح عرضه فعلت الهی (مقام خلیفه الهی) به انسان معرفی شده است زیرا موضوعی که قابل انصاف به ظلم و جهل است می تواند به دو وصف عدل و علم نیز متصف شود و در مسیر رشد و تعالی قرار گیرد و به مرتبه نائل شود که تدبیر لغرض را به دست خداوند سپارد ولی سعادته

لغرض و جهل که شایستگی انصاف به ظلم و جهل را ندارد شایستگی انصاف به علم و عدل را نیز ندارد (۴) بنابر این انصاف انسان به ظلم و جهل، کفر، طوع و سب و دیگر لوازم ذاتی انسان در مرتبه مادی وجود است. این مرتبه در طول سایر مراتب قرار دارد و گذر از آن برای انصاف به صفات متقابل لازم و حتمی است.

خلاصه آنکه علامه طباطبایی این نظر را که انسان از همان آغاز تولد به صفات علم و عدل متصف شده دین الهی را بپذیرد و فارغ از نظام عالم ماده و سیر تدریجی فعلیت یافتن کمالات در آن از ششون و اوصاف عالم مثال بهره مند شود پذیرفته است و بر این نکته تأکید دارد که انسان در هر یک از دو قوس صعود و نزول که قرار گیرد تابع قواعد تکوینی حاکم بر آن قوس است و در مسیر تفرق یا ترقی او هیچ گونه مفرهای پذیرفتنی نیست.

فلسفه اسلامی و حکمت حقیقی در نظر کرین

پروفسور هارتری کرین که در سرزمین دکارت و واتر تولد یافته بود و در بهترین مراکز علمی آن دیار فلسفه غربی را آموخته بود از یک

باطن خود میهنان کرد و به حکمت حقیقی دست یافت.

دستیابی او به حکمت حقیقی که در آثار او مشهود است موجب شد تا همچون علامه طباطبایی که حکمت حقیقی را نه فقط در تحقیقات توأم با نقد و بررسی فریخته بود بلکه به آن در ضمیر خود نیز موجودیت بخشیده بود تنزلی را از تأویل باز شناسد، به نسبت میزان ظاهر و باطن بی برد، بر سازمان سلسله مراتبی عالم مهر تأیید بزند و تکامل انسان را نیز تابعی از تکامل تدریجی انسان در عالم ماده و مسیر روحانی و معنوی او در سازمان سلسله مراتبی عالم و خروج به عوالم مثال و عقل بداند و در یک کلام موجب شد تا او نیز محرم و نامتناظر را معنوی قرآن شود و با کشودن لغتی فراروی خود از اشتباه میان مثال و مجاز معون بماند.

عالم مثال و منزلت آن در نظر کرین

در نظر کرین، قوه خیال، قوه ای است میانی و واسطه که از یک جنبه صور محسوسه و حسی را از عالم ماده بیرون برده به آنها صورت تجرد می دهد و از آنها خلق مابعدیست می کند و از جنب دیگر، صور عقلیه را از جهت مثالی و خیالی بخشیده به آنها شکل، یسد و جهت می دهد به بیان دیگر، انحراف مثالی یک نوع استعمالی در انحرافات حسی ایجاد می کند و آنها را تعالی می بخشد. این استعمال امکان خروج انسان را به عوالم بالاتر فراهم می آورد به گونه ای که اگر این استعمال نباشد محال است بتوانیم از مرتبه حسی به مرحله دیگر سیر کنیم. علم نیز که این قوه ما را به آن وصول می دهد، عالمی است واسطه و میانی بین عالم مادی محسوس و عالم عقل که در صورت فقدان آن، طرح و هیات عوالم از هم می پند جد صورت موجودات این عالم، که عالم ملکوت نام دارد. تجلیات مثالی صور و موجودات عقلیه محضه عالم جبروت هستند. بنابر این قوه خیال قوه ای است که وظیفه آن شناساندن یکی از عوالم قطعی حوزه وجود یعنی عالم مثال به ما است (۵).

به این ترتیب کرین با شناسایی سلسله مراتب عالم وجود و شناخت جایگاه عالم مثال به عنوان حد واسطه عالم ماده (ناسوت) و عالم عقل (جبروت) و نیز شناخت نقشی که قوه خیال می تواند برای شناساندن این عالم مثال ایفا کند، تکامل انسان را تابعی از مسیر روحانی و معنوی او از عوالم ماده به عالم مثال و از این عالم مثال به عالم عقل دانسته است و در این موضوع با حکمای اسلامی هم زبان شده است که علاوه بر وی قوه خیال را از حیثی که نقش آن به حوزه تصور و پندار محدود شود متفاوت دانسته است و با استناد به سخن «هارلس» ضمن تفاوت گذاردن بین خیال حقیقی و پندار واهی، خیال حقیقی را به شجره طیبه و پندار واهی را به شجره خبیثه، که در قرآن از آن سخن رفته است تشبیه کرده است (۶).

به عبارت دیگر بنابر نظر وی، این قوه اگر به وظیفه اصلی خودش که همان شناساندن عالم مثال و راه بردن به سوی آن است مشغول شود چون یکوی نحوه در کی خواهد بود که عوالم وجود را به منزله تجلیات الهیه محسوب می داند ولی اگر به درجه خولعش و میل طبع و هوس تنزل یابد و از آن اسوز واهی و خلاف حقیقی بتزاید، به هرزگی و لغزش می انجامد.

عالم ماده را حقیقت می پندارد و عوالم مافوق که حقیقت و باطن عالم ماده به شمار می آیند خلقت می شود و به اوصافی که شایسته این خلقت است متصف می شود.

در نظر علامه طباطبایی، انسان در قوس صعود و نزول، تابع قواعد تکوینی است و در مسیر تنزلی یا ترقی او مفرهای پذیرفتنی نیست

بنابر این، این خود انسان است که دل به خیال و پندار واهی یا دل به خیال حقیقی می سپارد. در حالت اول، عالم ماده را حقیقت می پندارد و وجود را منحصر در آن می انگارد و از عوالم ملکوت و جبروت غافل می شود اما در حالت دوم، عالم ماده را یکنواختی برای تزیل و ترقی به عالم ملکوت می شمارد و با استناد از قوه خیال و قوه عقل و مبالغه به تسویه نفس برای رسیدن به عوالم مافوق تلاش می کند.

در موضوع نفی انسان از دین نیز کرین نظری مشابه علامه طباطبایی اختیار کرده است. بنابر نظر وی «کار مهم و اساسی در یافتن معنای حقیقی مضامین کتاب مقدس (دین) است و وجه درایت و فهم معنای قرآن، تابع وجه نظر و نحوه نفی کسی است که در صدد دریافت آن معنای است تمام احوال و رفتار و کردار مؤمن نیز ناشی از وجه درایت و درایت اوست مؤمن اگر با معنای قرآن نفس و ثقت پیدا کرده باشد سر و کار او با تفسیر و تأویل است و در این وضع، معنای حقیقی قرآن که در همین حال معنای زندگی و جهت وجودی او نیز هست بر او آشکار می شود» (۷).

در موضوع وجود انسان قبل از عالم ناسوت و جواب بهجت انگیز مؤمنان که در آیه ۱۷۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است و از عهد اولی مؤمنان با خداوند پرده برمی دارد نیز کرین نظری مشابه نظر علامه طباطبایی اختیار کرده است (۸).

نتیجه گیری

۱- علامه سید محمد حسین طباطبایی و پروفسور هارتری کرین ستارهای درخشانی بودند که هر یک پس از مطالعه عمیق و جدی در فلسفه و حکمت و عرفان اسلامی و نیز آشنایی با فلسفه و عرفان باقران، چگونگی تکامل تدریجی انسان در عالم ماده و خروج وی به عوالم بالاتر را به خوبی به تصویر کشیدند. در این تصویر، علامه طباطبایی که در اقلیم شرق متولد و با فرهنگ و فلسفه شرق، که از روحانیت و حقایق ماورای طبیعی اشباع شده بود رشد یافته بوده متوجه پیش فرضی شد که برخی از اندیشمندان مسلمان با نادیده گرفتن تکاملی تدریجی در عالم ماده در تبیین مسیر تکاملی انسان، به آن قائل می شدند و انسان تولد یافته در عالم ماده را واجد برخی ششون و اوصافی که باید پس از آن واجد شود می دانستند. پروفسور هارتری کرین نیز که در اقلیم غرب تولد یافته بود متوجه فقدان عالم مثال در تبیین اندیشمندان آن دیار از سیر تکاملی انسان شد.

۲- آشنایی کرین با علامه طباطبایی و برخی دیگر از متفکران ایران از یک طرف و قابلیت فکری و معنوی او از طرف دیگر، موجب شد تا وی در موضوعات مختلفی که تفصیل آن گذشت به شکل تحسین برانگیزی به عمق مباحث پلانشده راه یابد و به دریافت معنای قرآنی نائل شود.

پانویس ها

۱- صحاح بزرگی، محمد علی، نقش علامه طباطبایی در معارف اسلامی در پانصد ساله طباطبایی، مجله مطالعات و تحقیقات فقهی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ص ۱۲۰، ص ۱۲۱.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۲۲۸.

۵- کرین، هارتری، لغزش ملکوت ترجمه ضیاء الدین دهختری، چاپ کتابخانه مطبوعاتی تهران، ۱۳۲۲، ص ۲۷، ۲۸.

۶- همان، ص ۲۰.

۷- کرین، هارتری، تأویل قرآن و حکمت معنوی اسلام، ترجمه دکتر رضا هارتری، مجله مطالعات معنوی، هنر معنوی، دفتر مطالعات معنوی سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۲۲، ص ۱۷.

۸- لغزش ملکوت، ص ۲۰.